

یادداشتی بر جای گاه هند در برخی متون حماسی

داریوش اکبرزاده*

دانشیار و عضو هیأت علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۱۷

چکیده

در موضوع حماسه و حماسه‌سرایی در ایران و یادگارهای برجای مانده از آن، کارهای ارزشمندی در یک سده گذشته به چاپ رسیده است. با وجود این، درباره آثاری چون *گرشاسپ‌نامه*، *فرامرزن‌نامه*، *شهریار‌نامه*، *آذربرزین‌نامه* و *بهمن‌نامه* کم‌تر نقدهایی بر پایه شرایط خاص اجتماعی و سیاسی ایران نخستین سده‌های اسلامی نوشته شده است. در این چند اثر ارزشمند حماسی، جغرافیای رخدادها به هندوستان مرزمنند می‌شود و همه پهلوانان با رستم، قهرمان ملی، درهم تنیده‌اند. نگارنده با پرسش بر این دو موضوع، باور دارد که مهاجرت تاریخی زرتشتیان به هند سرآغاز تغییرات معنادار در ادب فارسی و بویژه ادب حماسی بوده است. نگارنده، پررنگ شدن نام هند در این دسته از یادگارنوشته‌های حماسی و نیز تنیدگی نام پهلوانان را با رستم، با فعالیت‌های زرتشتیان در نخستین سده‌های اسلامی در کران سیستان و نیز مهاجرت آنان به هند را هم‌پیوند می‌داند.

کلیدواژه‌ها

متون حماسی، پارسیان (هند)، سیستان، هند، رستم.

مقدمه

پیوندهای فرهنگی ایران و هند به روزگار بس کهن سال برمی گردد. منابع زبان فارسی از اوستای مینوی تا به سنگ‌نوشته‌های هخامنشی و نیز یادگارنوشته‌های زبان پهلوی همگی گواهی این سخن را دارد. در این زمینه بس گفته و نوشته شده است (Callieri, 2004: Online). با وجود این، نوشتار حاضر به چرایی پررنگ سرزمین هند در برخی یادگارنوشته‌های حماسی خواهد پرداخت. هم‌چنین این نوشتار به موضوع *شاهنامه* فردوسی و هند چون داستان‌های هندی آن گنج‌نامه نخواهد پرداخت (قس. مجتبیایی، ۱۳۷۰: ۴۷۱-۴۸۸).

یکی از رخ‌دادهای چشم‌گیر در نخستین سده‌های اسلامی وجود شماری از متون حماسی هم‌پیوند با هندوستان است. این دسته متون در سنجش با متنی چون *شاهنامه* فردوسی، می‌تواند متون حماسی دسته دوم نام گیرد. دلیل نگارنده در نام‌گذاری آن‌ها به دسته دوم این است که این دسته متون از دید شعری چون وزن، قافیه و محتوا هرگز قابل سنجش با متنی چون *شاهنامه* نیستند و خود پیرو سبک *شاهنامه* هستند. با وجود این، نام پهلوانان این دسته متون از راه دیگر منابع مهم، از حماسی تا به تاریخی (نثر) و یا *شاهنامه* فردوسی شناخته شده‌اند؛ برخی نام‌ها نیز از راه متون اوستایی و پهلوی یعنی متون کهن‌سال‌تر ایرانی نام آشنا هستند. با وجود برخی مطالعات در این کران ادبی، هنوز نقادانه به همانندی‌های موضوعی این دسته از متون حماسی (قس. امیدسالار، ۲۰۱۵: ۱۹۲-۲۰۹) پرداخته نشده است. در این نوشته، نگارنده با توجه به شرایط خاص اجتماعی و سیاسی ایران نخستین سده‌های اسلامی بدین یادگارنوشته‌ها، نگاهی نو خواهد انداخت.

بحث و بررسی

یادگارنوشته‌هایی چون *گرشاسپ‌نامه*، *فرامرزن‌نامه*، *شهریار‌نامه*، *آذربرزین‌نامه* و *بهمن‌نامه* از شمار میراث ارج‌مند ادب حماسی ایران هستند. *گرشاسپ‌نامه* اسدی‌توسی (یغمایی، ۱۳۹۳: مقدمه)، *فرامرزن‌نامه* (به اهتمام سرمدی، ۱۳۸۲؛ زوتفن-خطیبی، ۱۳۹۴) و *بهمن‌نامه* ایرانشان بن‌ابی‌الخیر (ویراسته عفیفی، ۱۳۷۰) با مقدمه‌هایی ارزش‌مند به چاپ رسیده است اما دربارهٔ *شهریار‌نامه* (به تصحیح همایی، ۱۳۸۲: مقدمه) و از همه مهم‌تر، *آذربرزین‌نامه* (صفا، ۱۳۶۹: ۳۱۵) کم‌تر تحلیل و نقدی می‌توان یافت.

مهم‌ترین پرسش این‌جا است که چرا جغرافیای خاص این دسته از یادگارنوشته‌های حماسی با هندوستان درهم تنیده است؟ دودیگر چرا هندوستان از یک‌سو و دودمان رستم، پهلوان مّلی، از سوی دیگر در این دسته از یادگارنوشته‌ها با هم گره خورده است؟ نقش سیستان در این درهم‌تنیدگی چیست؟ آیا هم‌مرز بودن سنتی سیستان با بخش‌هایی از هند می‌تواند در نگاه نخستین، توضیحی بر این نقش باشد؟ در آن‌صورت چرا

این موضوع در شاهنامه فردوسی و برخی دیگر از یادگارنوشته‌های فارسی دیده نمی‌شود؟ در داستان‌های بسیاری، رستم به بخش‌هایی از آسیای میانه (امروزی) نیز سفر کرده است، اما از درهم‌تنیدگی نام او با چین - به دلیل هم‌سایگی با مرزهای ایران قدیم در آن مناطق - خبری نیست. چرا روم و بیزانس بدین‌گونه در ادب حماسی نقش بازی نکرده‌اند؟ کوتاه سخن این‌که، چرا تا بدین حد هندوستان در این نوشته‌ها پررنگ به پیدایی می‌آید؟ در زیر بسیار فشرده به درون‌مایه این یادگارنوشته‌ها نگاهی خواهم انداخت و سپس تحلیل فرجامین خود را که پاسخی بدین پرسش‌ها است، پیشنهاد خواهد داد:

۱- گرشاسپ‌نامه

گرشاسپ‌نامه بی‌گمان بزرگ‌ترین متن حماسی پس از شاهنامه فردوسی است. سراینده آن اسدی‌توسی در سده پنجم هجری است. به گمانی این متن منظوم، دارای متنی نثر نیز بوده است. داستان‌های گرشاسپ در شمار داستان‌های قدیمی شناخته شده در ادب فارسی بشمار می‌آید (قس. صفا، ۱۳۶۹: ۲۸۳). هم‌چنین نام گرشاسپ در متون کهن اوستایی نیز پس شناخته شده است. مقام گرشاسپ^۱ در *اوستا* مانند مقام رستم در شاهنامه است. شخصیت گرشاسپ [۱] به احتمال در نتیجه تحولات سیاسی-دینی و شرایط خاص اجتماعی ایران نخستین سده‌های اسلامی و در زیر سایه رستم به پهلوانی درجه دو تبدیل شده است (بهار، ۱۳۷۳: ۴۱)؛ او جد بزرگ رستم و پادشاه سیستان (متون اسلامی) است. در متون بسیاری چون تاریخ سیستان (۱۳۸۲: ۲-۱) به داستان‌های او اشاره شده است. این منظومه بیش از هفت‌هزار بیت دارد و اسدی از ۴۵۶ سال تا ۴۵۸ هجری را صرف سرایش آن کرده است. این داستان شامل بازدید گرشاسپ از بخش‌هایی از هند و اقیانوس هند و نیز شرح دلاوری‌های وی در پیکار با اژدها، منهراس دیو، برخی شگفتی‌های جزایر اقیانوس هند چون مردمان عجیب و غریب و وال ماهی است... استاد بهار (۱۳۷۳: ۷۸) می‌نویسد که: «داستان گرشاسپ‌نامه اسدی ربطی به روایات اوستایی و پهلوی مربوط به گرشاسپ ندارد و عمیقاً زیر تأثیر ساخت داستان‌های پهلوانی عامیانه است و زمان تدوین آن متأخر است.» آیدنلو (۱۳۹۳: ۵۰) با تأیید استاد بهار، بر رد گرشاسپ‌نامه، برزنامه و فرامرنامه به‌عنوان بخشی از منظومه حماسه ملی تأکید کرده است.

۲- فرامرنامه

فرامرنامه [۲] یکی از متون حماسی منظوم مربوط به اواخر سده پنجم هجری است. زوتفن-خطیبی (۱۳۹۴: مقدمه) می‌نویسد: «فرامرنامه (بزرگ) بر اساس متن منثور به همین نام که از وجود آن در قرن پنجم آگاهی داریم، سروده شده و این متن منثور نیز به

^۱اوستایی-Korāsāspa

نوبه خود از روی متنی پهلوی ترجمه شده است.» سراینده آن معلوم نیست و احتمالاً نسخه اصلی، منظومه‌ای بزرگ و شامل هزاران بیت بوده است (صفا، ۱۳۶۹: ۲۹۵). گزیده یا مختصری از آن منظومه بزرگ اکنون در اختیار ما است. قطعات شعری و گزارش‌های جالبی از فرامرز در برخی متون نظم و نثر نخستین سده‌ها می‌تواند گواهی ادعای بالا باشد. *مجموعه‌های* یکی از کتاب‌های مهم تاریخ ایران، از فرامرز و داستان منشور او (۱۳۸۹: ۱۴۲، ۲۲۵، ۲۴۰) نام برده است. *تاریخ سیستان* (۱۳۸۲: ۳) می‌نویسد: «اخبار (داستان-های) فرامرز جداگانه دوازده جلد است.» از *فرامرنامه*، دو نسخه، یکی در کتابخانه ملی پاریس و دیگر کتابخانه بریتانیا موجود است. با وجود این، فرامرز، فرزند رستم، یکی از پهلوانان اساطیری شناخته شده پس‌اساسانی است. دیگر پهلوانان نام‌رفته در *فرامرنامه* نیز از راه متون اوستایی تا به متون پهلوی (قس. کی‌کاووس و توس) و برخی دیگر از راه متون حماسی- تاریخی و اساطیری نخستین سده‌های اسلامی بس شناخته شده‌اند. داستان (بر اساس *فرامرنامه* کوچک) چنین است که:

روزی پهلوانان بزرگ ایرانی چون فریبرز، توس، رستم، فرامرز، گودرز، بهرام، گیو، گرگین... در دربار کی‌کاوس، شاه اساطیری ایران، نشسته بودند؛ ناگهان فرستاده‌ای از سوی شاه هند، نوشاد، با نامه‌ای به دربار وارد شد. نوشاد، شاه هند، از کی‌کاووس، شاه ایران، درخواست کرده بود که او را در برابر دشمنانش یاری دهد:

که ناگه درآمد	یکی نامدار
که پیغام آوردم از شاه هند	سخن‌های چندین در و مستند
ستایش بسی کرد و نامه بداد	ز هندوستان کرد بسیار یاد
ز نوشاد هندی بدو آفرین	بسی کرد و بوسید روی زمین...

چون نامه خوانده شد، فرامرز داوطلب رفتن به هند و یاری به شاه هند شد. او با بدرقه رستم راهی هند می‌شود. رخ‌داده‌ها شامل نبرد فرامرز و ایرانیان با کرگدن، نبرد فرامرز با کید، شاه هند (به‌عنوان بزرگ‌ترین بخش کتاب شامل نبرد زرسپ و سمن‌رخ هندی، طهمور هندی و فرامرز، کلنگوی هندی، رای‌زنی فرامرز و نوشاد هندی، رفتن فرامرز به نیکنور و نبرد با نوشدار هندی، رفتن فرامرز به شهر سرنج و استقبال از او، کشتن برخی حیوانات وحشی و خطرناک)، رسیدن فرامرز به خدمت بزرگ برهمنان، پرسش و پاسخ این دو نفر درباره جهان، فرستادگان شاه هند به حضور فرامرز، خواستگاری فرامرز از دختر شاه هند و ازدواج، فراخواندن شاه هند به دین زرتشتی از سوی فرامرز، عدم پذیرش شاه هند، پرسش و پاسخ میان فرامرز و برهمن جوکی درباره مسایل مختلف خلقت... است. برخی پژوهش‌گران، متن *فرامرنامه* را قابل سنجش با هفت‌خوان رستم دانسته‌اند (قس. سرمدی، ۱۳۸۲: ۱۹)؛ آیا داستان‌هایی چون *فرامرنامه* می‌تواند از داستان‌های بهرام گور و

سفر وی به هند (قس. مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۹: ۷۰) تأثیر گرفته باشد؟ زوتفن-خطیبی (۱۳۹۴: مقدمه) از دو فرامرنامه بزرگ و کوچک (به‌کوشش سرمدی) نام برده‌اند (قس. آیدنلو، ۱۳۹۳: ۳۵).

۳- شهریارنامه

شهریارنامه [۳] نیز به سده پنجم هجری و بدست سراج‌الدین عثمان‌بن محمد مختاری غزنوی (مرگ ۵۴۴ یا ۵۵۴) سروده شده است. این داستان شرح دلاوری‌های شهریار فرزند برزو، فرزند رستم است. او نیز مانند پدر و جدش، بدون این‌که بدانند و ناخواسته با نزدیکان از جمله عموی خویش یعنی فرامرز به جنگ (در هندوستان) می‌پردازد و البته پس از شناسایی به صلح با آن‌ها می‌رود (صفا، ۱۳۶۹: ۳۱۱).

از مهم‌ترین بخش‌های این منظومه می‌توان به نبرد فرامرز با سپه‌سالار هند اشاره کرد. این سپه‌سالار کسی جز شهریار نیست. نبردی سهمگین میان فرامرز و شهریار در می‌گیرد اما در ادامه آن‌ها متوجه قرابت و پیوند خانوادگی خود می‌شوند. فرامرز به ایران برمی‌گردد و شهریار نزد ملکه سرانندیب، فرانک [۴]، می‌رود و سپس به جنگ ارژنگ دیو می‌رود و او را شکست می‌دهد. پایان این منظومه تا حدودی مغشوش است (دیوان عثمان مختاری، ۱۳۸۲: ۸۱۳ به بعد). آیدنلو (۱۳۹۳: ۳۱) آورده است: «شهریارنامه شامل ۹۲۵ بیت از یک منظومه ۵۱۷۵ بیتی است؛ شهریارنامه روایت عشق‌ورزی‌ها و دلاوری‌های شهریار، پسر برزو در هندوستان که هم‌چون پدر و برخی دیگر از یلان سیستان با خویشاوندان خود هم ندانسته رزم‌آزمایی می‌کند. از این منظومه چنین برمی‌آید که علت دوری شهریار از خاندانش در سیستان و رفتن به هند، آزرده‌گی وی از توهین سام، پسر فرامرز بوده است!»

۴- آذربرزین‌نامه

آذربرزین‌نامه [۵] مانند دیگر متون حماسی بالا، به گمانی دارای ابیاتی بسیار بوده است که هم‌اکنون متنی ناقص از آن در کتاب‌خانه بریتانیا نگهداری می‌شود. سراینده این متن معلوم نیست (صفا، ۱۳۶۹: ۳۱۵-۳۱۶).

آذربرزین، پسر فرامرز و مادرش دختر صور، شاه کشمیر، بود. او در زمان نبرد پدرش فرامرز با بهمن، در هندوستان می‌زیست و چون از این موضوع آگاهی یافت به‌سوی آن‌ها رفت. او لشکر بهمن را با لشکر پدر خود اشتباه گرفت و در نهایت به اسارت بهمن درآمد. بهمن، او را از سیستان به‌سوی بلخ با خود برد اما آذربرزین در این مسیر به‌یاری پهلوانی به‌نام رستم تورگیلی از بند رهایی یافت. میان او و بهمن نبردی سخت درگرفت و در فرجام به صلح منجر شد و آذربرزین به‌عنوان پهلوانی در خدمت بهمن درآمد. کتاب منظوم بهمن‌نامه، اطلاعات بهتری از داستان آذربرزین بدست می‌دهد (بهمن‌نامه، ۱۳۷۰: بیت ۶۹۸۶ به بعد).

۵- بهمن نامه

بهمن نامه [۶] سروده حکیم ایرانشان بن ابی الخیر به اواخر سده پنجم هجری (عقیفی، ۱۳۷۰: دوازده؛ هم‌چنین آیدنلو: ۱۳۹۳، ۲۲) برمی‌گردد و از دید موضوعی، شعری و زبان بکار رفته در آن بسی مهم است. کوشش‌نامه دیگر اثر ارزش‌مند و فاخر حکیم ایرانشان در ادب فارسی معروف است (Akbarzadeh, 2014(a): 1-7, Matini, 2008: online). بهمن‌نامه متنی شامل بیش از ده‌هزار بیت و دارای نسخه‌هایی در کتاب‌خانه‌های بزرگ و کوچک است. نسخه‌هایی مربوط به بهمن‌نامه در کتاب‌خانه بریتانیا، کتاب‌خانه ملی پاریس و نسخه‌ای بسال ۱۳۲۵ هجری در زمان محمد علی شاه قاجار در بمبئی به چاپ رسیده (عقیفی: ۱۳۷۰، هشتاد) است.

موضوع کتاب به داستان زندگی بهمن، فرزند اسفندیار، می‌پردازد که داستان نبرد اسفندیار با رستم (قهرمان ملی) و بهمن با بازماندگان رستم نه تنها از راه کتاب بهمن‌نامه که از راه دیگر متون نظم و نثر نخستین سده‌های اسلامی قابل فهم است. با وجود این، پیوند متن با هند از راه دودمان رستم برقرار می‌شود نه از مسیر کارهای پهلوانی بهمن (یعنی دودمان اسفندیار)؛ در این متن، هم‌چون دیگر متون بالا، هند به مکانی امن برای بازماندگان رستم تبدیل شده است.

باری، بهمن پس از رسیدن به پادشاهی عدل و داد پیشه می‌کند و روزگاری خوش دارد. وزیر دانش‌مندش، بدو پیشنهاد می‌کند باید دختری از دختر بزرگان را برای هم‌سری انتخاب کند. رستم نیز این گفته را تأیید و دختر پادشاه صور کشمیر را پیشنهاد می‌دهد. رستم شخصی به نام «پارس مومن» را به خواستگاری می‌فرستد و کتابیون دختر صور کشمیر به ایران می‌آید. این دختر با غلام خاص خود که لؤلؤ نام داشته و از کودکی هم‌بازی او بوده و عاشق هم‌دیگر بوده‌اند، به ایران می‌آید. بهمن، لؤلؤ را به خاطر هم‌سر هندی خود بسیار احترام و به بزرگان سفارش او را می‌نماید و مقام و منصب عالی می‌بخشد. کتابیون روزی بهمن را به شکار می‌فرستد و با لؤلؤ نقشه‌ای برای از بین بردن بهمن می‌کشند؛ نقشه بی‌حاصل می‌افتد و بهمن نجات یافته اما از دست آنان شکست می‌خورد و به مصر فرار می‌کند. آن‌جا با دختر شاه مصر ازدواج می‌نماید و به یاری لشکر شاه مصر برای پس‌گرفتن تاج و تخت بسوی لؤلؤ برمی‌گردد و او را شکست می‌دهد و زندانی می‌کند. بهمن دستور می‌دهد تا موهای کتابیون را به دو اسب وحشی بسته در بیابان رها نمایند؛ اما لؤلؤ با وساطت برخی پهلوانان نجات یافته، به کشور خود برمی‌گردد. در همین هنگام رستم، قهرمان ملی ایران کشته می‌شود؛ بهمن تصمیم می‌گیرد تا انتقام خون پدرش (اسفندیار) را از بازماندگان رستم یعنی فرامرز و زال بگیرد؛ پس از چهار بار نبرد،

فرامرز در نبرد چهارم دستگیر و کشته می‌شود. بسیاری از بستگان نزدیک رستم به کشمیر فرار می‌کنند. در بخش سوم کتاب، بهمن به تعقیب دختران رستم (بانوگشسب و زربانو) به سوی کشمیر می‌رود؛ دختران رستم و همراهان، از شاه کشمیر تقاضای کمک می‌کنند و شاه به گرمی از آن‌ها استقبال می‌کند. بهمن از شاه صور کشمیر می‌خواهد که آن‌ها را تحویل دهد اما شاه نمی‌پذیرد. شاه کشمیر در این نبرد شکست نمی‌خورد اما با خدعه وزیرش بیهوش و تحویل بهمن می‌شود؛ در نهایت بین بهمن و شاه کشمیر دوستی برقرار و حکومت کشمیر را بدو باز می‌گرداند. دختران رستم به سوی باهله رفته از تیبال (-جیبال) شاه، تقاضای امان می‌کنند. او نیز به گرمی آن‌ها را می‌پذیرد. سازش‌هایی میان تیبال و بهمن برای دریافت دختران صورت می‌گیرد اما دختران رستم به موقع آگاه و بسوی قنوج حرکت می‌کنند. پادشاه قنوج به گرمی آن‌ها را می‌پذیرد. بهمن در نامه‌ای از شاه قنوج، درخواست تحویل دختران را دارد اما قنوج شاه، دختران را آگاه و وسیله فرار آن‌ها را فراهم می‌نماید. بهمن مأمورانی را برای دستگیری دختران می‌فرستد و در نتیجه نبردی سهمگین و زخمی شدن دختران، آن‌ها اسیر می‌شوند. با وجود این، قنوج شاه، بهمن را به کاخ خود دعوت و مدتی از او پذیرایی می‌کند. در این‌جا بهمن قصد دیدن دخمه پهلوانان را می‌کند و این بخش از داستان، به قصد او از این بازدید می‌پردازد. شاه قنوج مشکلات سر راه را بدو می‌گوید و تلاش دارد تا او را از این بازدید باز دارد اما بهمن حرکت می‌کند. در راه به یک کشتی برخورد می‌کند که پهلوانی به نام آذربزین، پسر فرامرز (نوه رستم)، در آن بود. آذربزین در حال رفتن به ایران برای کمک به پدرش فرامرز بوده است (که با بهمن در جنگ بود) و با خدعه بهمن، دستگیر می‌شود. بخش چهارم کتاب بیش‌تر به نبرد میان بهمن و آذربزین اختصاص دارد. بهمن به سیستان بازگشته، همه بازماندگان رستم جز آذربزین را می‌بخشد. بهمن دستور می‌دهد تا آذربزین را در غل و زنجیر برای زندانی شدن به سوی ساری بفرستند اما در میان راه او به یاری پهلوانی محلی رهایی می‌یابد. در بخش پایانی داستان، بهمن از آذربزین شکست می‌خورد و در فرجام میان آن‌ها آشتی برقرار می‌شود. روزی بهمن و آذربزین به شکار می‌روند و در همین هنگام اژدهایی بهمن را می‌بلعد و او هرچقدر از آذربزین تقاضای یاری می‌کند، آذربزین به بهمن کمک نمی‌کند و بدین ترتیب زندگی او بسر می‌رسد.

آشکارا این چند داستان فوق با دیگر داستان‌های هندی شناخته‌شده در ادب فارسی چون کلیله و دمنه، شطرنج، تلخند و گو... دارای یک تفاوت آشکار هستند. این داستان-های هندی از زبان هندی (سنسکریت) به زبان فارسی میانه، نو و عربی ترجمه شده‌اند و اصل و منشأ آن‌ها هندی بوده است؛ اما متون حماسی فوق همگی در ایران سروده شده و ریشه ایرانی دارند. با وجود این، زمان ترجمه آن متون هندی و سرایش این متون

حماسی فارسی یعنی نخستین سده‌های اسلامی به هم‌دیگر نزدیک است. اکنون چند نکته مشترک و بسیار پرش‌برانگیز درباره داستان‌های حماسی بالا بوجد می‌آید:

نخست، پهلوانان اصلی این داستان‌ها چون گرشاسپ، فرامرز، شهریار و آذربرزین (و دختران رستم)، (بهم‌نامه، ۱۳۷۰: بیت ۵۷۲۸ به بعد) همگی با رستم، پهلوان ملی ایران دارای پیوند خونی عمیق هستند. گرشاسپ جد رستم، فرامرز فرزند او، شهریار و آذربرزین نیز هردو نوه رستم هستند. دودیگر، کران جغرافیایی این داستان‌ها هندوستان است و بر نوعی دوستی و پیوند دوسویه مهر تأیید دارد؛ هندوستان مکانی ایمن برای فرار برخی پهلوانان و زندگی آنان به توصیف آمده است. سده‌دیگر، در این داستان‌ها، سوای نام‌های خاص و دینی پهلوانان، میراث زرتشت‌گری چون اشاره به باورها، اصطلاحات دینی و رسوم شناخته شده ایران باستان کم نیست (بخش پایانی *فرامرزنامه*). چهارم نقشی که زنان در این داستان‌ها بازی کرده‌اند، تأمل‌برانگیز است. دختران رستم در برخی متون شناخته شده‌اند (مجموعه *التوریک*، ۱۳۸۹: ۲۵؛ قس. *بانوگشنامه*؛ نک. صفا، ۱۳۶۹: ۳۰۰) اما در کم‌تر داستانی بدین‌سان (در پیوند با هند) نقش بازی می‌کنند. هم‌چنین اشراف شاعران این داستان‌ها بر بخشی از جغرافیای هندوستان بویژه غرب هند (کشمیر) از شناخت عمیق آن‌ها خبر می‌دهد.

نگارنده باور دارد که باید نگاهی دوباره به نقش نویسندگان زرتشتی در این موضوع انداخت. مهاجرت آن‌ها (پارسیان) به هندوستان به باور بنده مهم‌ترین دلیل پیوند برخی آفرینش‌های نو در ادب فارسی چون یادگارنوشته‌های حماسی با هندوستان است. نگارنده باور دارد که مهاجرت تاریخی زرتشتیان به هندوستان و نقش موبدان در بازنگری و بازنویسی تاریخ در این موضوعات بر حماسه‌های این‌چنینی سایه انداخته است. آن‌گاه که زرتشتیان در هندوستان به آرامش و امنیت رسیدند، در آفرینش این داستان‌ها مستقیم و غیرمستقیم نقش آفرینی کرده‌اند؛ آنان در کران سیستان تا مدت‌ها فعال بوده‌اند و در تحریک و همراهی شورش‌های محلی نقشی مهم داشته‌اند. *تاریخ سیستان* (۱۳۸۲: ۷۴-۷۵): «مهدی خال خویش - یزیدابن منصور - را به سیستان فرستاد و یزیدابن منصور به شهر اندر آمد روز سه‌شنبه، سه روز گذشته از شوال. با مردمان نیکویی کرد و مردی عادل بود. به بست شد، به آن سبب که آن‌جا مردی برخاست نام وی محمدابن شداد. آذرویه مجوسی و مرزبان مجوسی با گروهی بزرگ به او پیوستند. چون قوی شد قصد سیستان کرد... آخر یزیدابن منصور هزیمت شد...»

در گزارش بالا، دو مجوس آشکارا در ایستایی در برابر گمارده خلیفه به پیکار پرداخته‌اند. به گمانی سیستان یکی از مسیرهای امن آنان در رفت‌وآمد به هندوستان نیز

بوده است [۷]. در این پیوندِ جغرافیایی یعنی مرز سیستان و هند، نمی‌توان خانواده‌ای بهتر از بازماندگانِ رستم پهلوان در آن منطقه یافت. هم رستمِ سیستانی (موقعیت جغرافیایی زادگاه و حوزه پادشاهی خانواده‌اش) و هم جای‌گاه ملی او و قیام‌های محلی ملی در این منطقه در نخستین سده‌های اسلامی، می‌تواند از شمار دلایل مهم پیوندِ هند با دودمان رستم باشد (قس. *مجله التواریخ*، ۱۳۶۸: ۵۸، ۷۰، ۸۱، ۱۱۱). آیا مسافرت گرشاسپ اساطیری به بخش‌هایی از اقیانوس هند (تاریخی) و دوستی او با مهاراجا نمی‌تواند در زیر سایِ این مهاجرت تاریخی بررسی شود (قس. *گرشاسپ‌نامه*، ۱۳۹۳: ۹۱)؟ آیا روایی کیش ایرانی در هند در پایان داستان *فر/مرزنامه* نمی‌تواند با مجوز راجای گجراتی در آزادی دینی زرتشتیان در قصّه سنجانا سنجیده شود (Hodivala, 1920: Online)؟ آیا شهریار که سپه‌سالار لشکرِ هند است، نمی‌تواند یادآور خدمات مهاجرین به (ارتش) هند باشد؟ آیا فیروز فرزند یزدگرد (و بسیاری از لشکریان) پس از فروپاشی ساسانیان و مهاجرت به چین به خدمت لشکرِ شاه آن کشور درنیامدند (اکبرزاده، ۱۳۹۴: ۳۹)؟ آیا تنها زرتشتیان مؤمن به هند مهاجرت کردند و هیچ هنرمند و نظامی در میان آن‌ها نبوده است؟ آیا پیوندِ خونی آذربرزین که از مادری کشمیری زاده شده است، یادآور پیوندهای زرتشتیان با جامعه هند نمی‌تواند باشد؟ آیا استقبال گرم شاهان هندی و یآوری آن‌ها به بازماندگان رستم، قهرمان ملی *شاهنامه* (مانند دخترانش و تربیت آذربرزین در هند) یک تصادف در ادب فارسی است؟ آیا نام مینوی آذربرزین -به‌عنوان یکی از آتش‌های مینوی زرتشتیان- تصادفی بر روی نوهٔ رستم، قهرمان ملی نه دینی، بکار رفته است؟

نتیجه‌گیری

به باور نگارنده، مهاجرت زرتشتیان به هندوستان پس از ورود اعراب، بارها مورد پژوهش قرار گرفته است اما کم‌تر به تغییرات ناشی از آن بر روی زبان فارسی پرداخته شده است. به گمانی نیرومند، مهاجرت زرتشتیان به هند و دریافت حمایت‌های لازم برای ادامهٔ زندگی و آزادی دینی به خودی خود موجب یک سنت ادبی در زبان فارسی شده است. این سنت ادبی در نخستین سده‌های اسلامی هنگامی ایجاد شد که با سقوط شاهنشاهی ساسانی، زرتشتیان، حامی اصلی و سیاسی خود را از دست داده بودند. در این زمان نه‌تنها دسته‌ای از متون حماسی با رنگ و بوی زرتشتی در قالب حماسهٔ هم‌پیوند با هند آفریده شد، که نقش هند در مورد برخی دیگر از شاهان اصلی اساطیری و تاریخی دین زرتشتی نیز پررنگ‌تر به پیدایی می‌آید. این جانب‌بتازگی نشان داده‌ام که چگونه موبدان و نویسندگان زرتشتی تغییراتی تعمدی در این دسته از اساطیر و داستان‌های کهن‌سال (Akbarzadeh, 2016 (a): 8; Akbarzadeh, 2016 (b): 226) ایجاد کردند [۸]. آشکار است که برخی نسخه‌های زبان پهلوی در نخستین سده‌های اسلامی در هند به

رشتهٔ تحریر درآمد و در میان گنجینهٔ دست‌نویس‌های زبان پهلوی، متون دو زبانهٔ گجراتی-پهلوی کم نیستند.

واقعیت این است که نویسندگان توان‌مند زرتشتی پس از ورود به هند با بازنگری، دست‌کاری‌های مهمی در تاریخ ادبی و نیز پیوندهای فرهنگی دو کشور انجام داده‌اند. در مورد دست‌کاری در روابط ایران و هند، نکتهٔ جالب این‌جا است که این موضوع در کتاب‌های جغرافیایی-تاریخی چون گزارش‌های مقدسی، مسعودی، گردیزی... دیده نمی‌شود و تنها به دسته‌ای از متون حماسی و اساطیری محدود می‌شود که بشدت تحت تأثیر منابع گفتاری و یا نوشتاری ساسانی بوده‌اند. این دسته از متون نیز هم‌چنان که پیش‌تر گفتم، با دودمان رستم و جنوب شرق ایران پیوند می‌خورد و این یکی نیز در پیشینه کهن‌سال ادب فارسی دیده نمی‌شود؛ این پیدایی ناگهانی، بی‌پیشینه و پرسش‌برانگیز این پهلوانان در هندوستان، می‌تواند بهانه‌ای باشد تا به دنبال دلایل دست‌کاری‌های این‌چنینی در تاریخ و ادب فارسی در نخستین سده‌های اسلامی باشیم؛ با این ادعا، تنها می‌توان نگاه‌ها را متوجه نویسندگان زرتشتی کرد. دایره خاصّ واژگانی ایرانی باستان، واژگان خاصّ زرتشتی، حوزه خاصّ جغرافیایی این متون، سبک شعری آن‌ها، نام‌های خاصّ پهلوانان، دفاع آنان از دین زرتشتی، موقعیت خاصّ سیستان در نخستین سده‌های اسلامی و قیام‌های ملی محلی... می‌تواند بدین ادعا یاری دهد. سوای قیام‌های محلی، نمی‌توان ایستایی فیروز، فرزند یزدگرد، در زرنگ و دو سال نبرد وی در برابر اعراب را از یاد بُرد (دریایی، ۱۳۸۳: ۵۷)؛ منابع عربی-فارسی نیز از چگونگی فرار یزدگرد از کران سیستان به خراسان سخن گفته‌اند. کوتاه سخن این‌که، سیستان با تلاش‌های آخرین شاهان ساسانی (یزدگرد و فیروز) بنا بر گزارش‌های نویسندگان نخستین سده‌های اسلامی درهم‌تنیده است (Akbarzadeh, 2014(b): 155). برخی دانش‌مندان دربارهٔ اهمیت متن پهلوی «ابر آمدن بهرام شاه ورجاوند» و پیوند آن با بهرام، فرزند یزدگرد (برادر فیروز)، و رؤیای برگشت یکی از بازماندگان یزدگرد و رهایی ایران بس دانشورانه نوشته‌اند (Cereti, 1996: 630)؛ بی‌گمان کران‌های جدید جغرافیایی هم‌پیوند با سرنوشت آخرین شاهان ساسانی، یکی از دلایل آفرینش‌های جدید ادبی، از سوی نویسندگان زرتشتی و یا راویان آن‌ها، در ادب فارسی بوده است.

آشکار است که برخی از این دست‌کاری‌های ادبی می‌تواند از راه سنت شفاهی به نخستین سده‌های اسلامی رسیده و سپس به نوشتار آمده باشد؛ به گمانی داستان‌هایی چون *فرامرزن‌نامه*، بخش‌هایی از *بهمن‌نامه* و *آذریرزن‌نامه* نمونه‌هایی از آن هستند. با وجود این و به دلیل نقش پُراهمیت هند در انتقال مواریت و باورهای ایرانی (شفاهی و نوشتاری)، این سرزمین بسیار پررنگ‌تر از چین - که دارای نقش سیاسی (با توجه به

مهاجرت فیروز و همراهانش) بود- در ادب فارسی ظاهر می‌شود. این‌جانب پیش‌تر چرخش‌های ایجاد شده در آخرت‌شناسی زرتشتی در نتیجه فرار بازماندگان یزدگرد به چین و نیز تغییرات معنی‌دار در اسطوره جمشید تحت‌تأثیر همان مهاجرت اجباری را نشان داده‌ام (Akbarzadeh, 2015: 295). واقعیت این است که مهاجرت پارسیان به هند یکی از تأثیرگذارترین رخ‌داده‌ها بر روی ادب فارسی و ویژه‌تر بر ادب حماسی و یا دست‌کم آفرینش حماسه‌های نو در پیوند با هند شده است. در پایان کتاب مینوی خرد آمده است (تفضلی، ۱۳۶۴: ۸۴) که: «پایان یافت به درود و شادی از ماه آبان از سال ۹۳۸ یزدگرد شاهنشاه. من مهرآبان پسر انوشکروان پسر رستم پسر شهریار نوشتم آن را... از روی نسخه دستور خره‌پیروز... او از روی نسخه دستور ایزدیار... و او این چند گفتار را از نسخه ماه‌ونداد پسر نرمان نوشته بود و از کشور هندوستان پیش ما رسید و ما هم آن را نوشتیم.» به گمانی بتوان فرجام کامل‌ترین نسخه فرامرنامه (کتاب‌خانه آیندیا آفیس) یعنی کاتب‌الحروف آن نسخه را نیز معنادار توصیف کرد (زوتفن-خطیبی: ۱۳۹۴، مقدمه)!

پی‌نوشت‌ها

۱. پدرش در هوم‌یشت (بند ۱۰-۱۱) هوم را فشرده به پاداش آن دو فرزند یافت: یکی از آن گرشاسپ که جوانی چابک، گیسور و گرز بدست بوده است؛ او کشنده اژدهای شاخ‌دار و بسیار خطرناکی بود. او در رام‌یشت از وای (بند ۲۷-۲۹) خواست که او را آن‌قدر یاری دهد تا انتقام خون برادرش اوراخشیه را از هیتاسپ بگیرد. ایزد او را یاری داد. در زامیادیش (بند ۳۸) وقتی که فره از جم گریخت؛ گرشاسپ نریمان آن را در بار سوم گرفت که در دلیری و مردانگی و زورمندی پس از زرتشت قرار داشت. بنابر باورهای زرتشتی (مانند بندهش) گرشاسپ هرگز نمرده است بلکه به‌دلیل گناهی (توهین به آتش مقدس) که از او سر زده است، در دشت پیشیانه نزدیک کابل به خواب رفته است. او در رستاخیر به همراه سوشیانش (ورجاوند) برمی‌خیزد و به یاری سوشیانس جهان را پُر از عدل و داد خواهد کرد. او در پایان جهان با کشتن اژدها، به نظم جهانی کمک خواهد کرد (دوست‌خواه، ۱۳۷۰: ۱۰۴۳). در شاهنامه فردوسی نیز نام وی شناخته شده است.

۲. نام فرامرز، فرزند رستم، در اوستا نیامده است. با وجود این، نام وی در اسناد بلخی بشکل Bramarz آمده است (زوتفن-خطیبی: ۱۳۹۴، مقدمه). نام فرامرز، بیش‌تر از مسیر متون پس‌اساسانی و دیگر متون فارسی-عربی شناخته شده است. در شاهنامه فردوسی نام وی آمده است. او در لشکرکشی رستم به کین سیاوش شرکت داشته است:

سپه را فرامرز بُد پیش رو / که فرزند گُو بود و سالار نو
(فردوسی ۱۳۸۰: ۲۶۵۷)

درجهانگیرنامه به‌نام پسر دیگر رستم معرفی شده است. بنابر برخی متون، هنگامی

که بهمن (فرزند اسفندیار) به کین پدر به سیستان لشکرکشی کرد، فرامرز بدست اردشیر، فرزند بهمن اسیر شد و بهمن دستور داد تا او را دار زدند و سپس تیرباران کردند. *مجمعل‌التواریخ* مرگ او را در کشمیر (۱۳۸۹: ۵۳) ثبت کرده است. در *تاریخ سیستان*: «فرامرز از سیستان رفته بود که بهمن فرزند اسفندیار به کین خواستن آمد و فرامرز رفته بود به هندوستان...» (۱۳۸۲: ۱۲).

۳. شهریار به معنی شاه در زبان فارسی است. چُنین نامی به‌عنوان نام خاص، به‌ویژه به‌عنوان فرزند برزو در متون کهن چون اوستایی و پهلوی نیامده است. نام برزو، پدر شهریار هم در آن دسته از متون نیامده است. با وجود این، کتاب حماسی مستقل به‌نام *برزونامه*، شرح دلآوری‌های برزو برجای مانده است. *برزونامه* هم در شمار متون دسته دوم حماسی می‌تواند جای بگیرد اما حضور شهریار فرزند وی در هند و پیوند او با شاه هند جای پرسش‌های بسیاری دارد.

۴. فرانک یکی از شناخته‌شده‌ترین شخصیت‌های اوستایی، متون پهلوی زرتشتی و متون فارسی نو است. این بانوی اساطیری، مادر فریدون، شاه-پهلوان نام‌دار اوستایی و دیگر متون کهن ایرانی تا به حماسی است. در متنی به‌نام *کوش‌نامه* از ایرانشان بن‌ابی‌الخیر، او به‌عنوان شاهزاده خانمی در سیلا نقش بازی می‌کند و دختر شاه سیلا است که در نتیجه ازدواج با آبتین، فریدون متولد می‌شود. پیش‌تر برای چرایی پیدایی فرانک در سیلا توضیح داده‌ام که این جابه‌جایی جغرافیایی تحت تأثیر مهاجرت تاریخی ایرانیان یعنی فیروز (فرزند یزدگرد) و همراهانش به چین و حضور ایرانیان ساسانی در سیلا برمی‌گردد (Akbarzadeh, 2014(a): 2). هم‌چنین دلیل پیدایی این بانوی اساطیری در سرانندیب به‌عنوان بخشی از سرزمین هند را به حضور ایرانیان (پارسیان) در هند و یافتن زندگی ایمن و برخی تغییرات آگاهانه در متون فارسی آورده‌ام.

۵. آذربرزین به گمانی عجیب‌ترین نام درهم‌تنیده با هند در ادب فارسی است که هرگز از دید دینی بدان توجه نشده است. نام‌های گرشاسپ، فرامرز، شهریار و بهمن دارای بار دینی است، اما هیچ نامی باندازه آذربرزین در پیوند با هند شگفت‌آور نیست. آذربرزین نام نوهٔ رستم و مادرش کشمیری (هندی) است؛ اگر نام‌هایی چون گرشاسپ، فرامرز و بهمن (پهلوان)... از راه دیگر متون شناخته شده‌اند، نام آذربرزین به‌عنوان نوهٔ رستم (و یک پهلوان) بسیار اندک و کم‌شمار در متون فارسی دیده شده است که مفهوم آن ناآگاهی نویسندگان به داستان‌های وی بوده است یا در محدودهٔ زمانی و مکانی مشخصی روایی داشته است. اما واژهٔ آذربرزین، نام یکی از مقدس‌ترین آتش‌های دین زرتشتی است. آذربرزین به معنای آذر بلند پایگاه (= خیلی ارج‌مند) و یکی از سه آتش بزرگ (برزین مهر) روزگار ساسانی بوده است. بنابر سنتی، این آتش در کوه ریوند خراسان جای داشته است

و آتش‌کده آن مخصوص برزیگران بوده است. بندهش ایجاد این آتش در ریوند را به گشتاسپ (نخستین حامی زرتشت) نسبت داده است. بهار، دانش‌مند فقید ایرانی در پیوند این آتش با کشاورزان، آن را با ایزد مهر فراخ چراگاه نسبت داده است. با وجود این، بلند سود و بزرگ سود ترجمه «برزی سونگه» هستند (دوست‌خواه، ۱۳۷۰: ۸۹۴) که برای آذر بهرام فراوان بکار رفته است؛ آیا نام نوه رستم نمی‌تواند با همین نام یعنی آتش مقدس (بهرام) در هند (شناخته‌شده در نوساری و بمبئی) سنجیده شود؟

۶. بهمن، فرزند اسفندیار شخصیتی شناخته‌شده از راه بسیاری از متون فارسی است. اسفندیار خود یکی از مهم‌ترین و مقدس‌ترین پهلوانان دین زرتشتی است. پدرش گشتاسپ است. بهمن نیز در سفر اسفندیار به سیستان همراه وی بود. با مرگ اسفندیار بدست رستم، بهمن فرزند وی به انتقام خون پدر به سیستان لشکر کشید و دودمان رستم را نابود کرد. بهمن از دید لغوی واژه‌ای شناخته‌شده در متون ایرانی باستان و میانه و نیز شخصیتی نام‌آشنا در دین زرتشتی است. بهمن به معنی «اندیشه نیک» است و یکی از امشاسپندان (شش/هفت امشاسپند) دین زرتشتی بشمار می‌آید. به گمانی نام این شخصیت با جای‌گاه ارزشی اسفندیار در دین زرتشتی، برابر افتاده است!

۷. موبد دکتر بیژن (بمبئی) و بانو دکتر شهرناز کاما (رئیس شورای زرتشتیان هند) مکرر از نیاکان خود که از مسیر سیستان به هند رسیده‌اند برای نگارنده سخن گفته‌اند.

۸. این‌جانب بتازگی بر این موضوع پرسش گذاشته‌ام که چرا برخلاف سنت بسیار شناخته‌شده زرتشتی (متون پهلوی تا به پساساسانی)، در برخی متون پساساسانی گشتاسب (حامی زرتشت در بلخ) در هند به پیدایی می‌آید؟ نگارنده (Akbarzadeh, 2016: 225) این جابه‌جایی از بلخ (مقر شاهی) به هند را تحت‌تأثیر همان مهاجرت تاریخی و دست‌کاری‌های آگاهانه ارزیابی کرده است؛ آن‌جا که برخی از متون فارسی میراث‌دار هردو سنت در موضوع بلخ و هند هستند!

فهرست منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۳). *متون منظوم پهلوانی* (برگزیده منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه)، تهران: سمت.
- اسدی‌توسی، ابونصر علی‌بن احمد. (۱۳۹۳). *گرشاسپ‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، ویراستار پرویز یغمایی، تهران: دنیای کتاب.
- اکبرزاده، داریوش. (۱۳۹۴). «چرا سخنی از فیروز فرزند یزدگرد سوم در شاهنامه نیست؟»، *مجله مطالعات ایرانی*، سال چهاردهم، شماره ۲۸، صص ۳۷-۴۸، دانشگاه کرمان.
- امیدسالار، محمود. (۲۰۱۵). «چشم انداز گسترده شعر غزنوی»، *مجله ایران‌نامه*، شماره ۳۰/۲، صص ۲۰۹-۱۰۹.
- ایرانشان، بن‌ابی‌الخیر. (۱۳۷۰). *بهمن‌نامه*، ویراسته رحیم عفیفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۳). *جستاری چند در فرهنگ ایران*، تهران: فکر روز.
- بی‌نا. (۱۳۸۲). *تاریخ سیستان* (نوشته به نیمه قرن پنجم هجری)، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران: مرکز.
- بی‌نا. (۱۳۸۲). *فرامرزن‌نامه*، به اهتمام مجید سرمدی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بی‌نا. (۱۳۹۴). *فرامرزن‌نامه بزرگ*، به کوشش ماریولین فان زوتفن و ابوالفضل خطیبی، تهران: سخن.
- بی‌نا. (۱۳۸۹). *مجمل‌التواریخ*، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، به همت محمد رضانی، تهران: اساطیر.
- دریایی، تورج. (۱۳۸۳). *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- دوست‌خواه، جلیل. (۱۳۷۰). *اوستا* (کهن‌ترین سرودهای ایرانیان)، دو جلد، تهران: مروارید.
- سرمدی، مجید.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). *حماسه سرایی در ایران* (قدیمی‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری)، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۰). *شاهنامه*، نه جلد، تهران: ققنوس.
- *مینوی خرد*. (۱۳۶۴). احمد تفضلی. تهران: توس.

- مجتبایی، فتح‌الله. (۱۳۷۰). «داستان‌های هندی در ادب فارسی». یکی قطره باران، جشن‌نامه زریاب خویی به -کوشش احمد تفضلی، تهران: نشر نو، صص ۴۷۱-۴۸۸.
- مختاری، عثمان. (۱۳۸۲). دیوان، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: علمی و فرهنگی.
- Akbarzadeh, D. (2014(a). “*Different Parts of Kush-nameh*”, Journal of Cultural and Regional Studies, No. 3, PP. 1-8, Seoul: Hanyang University.
- Akbarzadeh, D. (2014 (b). “*A New Note on Historical Relations between Iran, Silla and China* (According to KN)”, PP. Asia Culture Forum, PP. 149-158, Gwangju: Chonnam National University.
- Akbarzadeh, D. (2015). “*Mazdian Eschatology and the Disintegration of the Sassanids*”, Journal of Iran-nameh, No. 30:2, PP. 288-295, Toronto.
- Akbarzadeh, D. (2016 (in Print (a). “*Parsi Migration to India and New Changes in Persian Texts*”, Journal of ANABASIS, No. 7, PP. 1-12, Poland.
- Akbarzadeh, D. (2016(b). “*The Collapse of Sasanian Empire: Zoroastrianism and Specific Toponyms*”, Threads of Continuity: Zoroastrian Life& Culture, Edit. By Shernaz Cama, PP. 225-236, UNESCO Parzoor Foundation, New Delhi.
- Callieri, P. (2004 (=2012). “*India: Historical Storical Geography: The Ancient Frontier with Iran*” (India ii), Encyclopaedia Iranica, Online, New York.
- Cereti, Carlo, G. (1996). “*Again on Bahram Varzavand*”, La Persia e L’Asia Centrale da Alssendro al Secolo, PP. 629-639, Roma.
- Hodivala, Shahpurshah Hormasji. (1920). “*The Qissa-i Sanjan*”, Studies in Parsi History PP. 94-117, www. Avesta. Org. Online.
- Matini, J. (2008). “*KUŠ-NĀMA*”, www.iranicaonline.org, New York (online).